# مقدمه

خوب همان‌طور که مستحضر هستید بحث ما در نظریه هرمنوتیک نسبیت‌گرا بود که چهره‌های اصلی آن هایدگر و گادامر بودن و شاگردان آن‌ها و تأکید آن‌ها بر این بود که دسترسی خواننده متن به معنای متن میسر نیست و معنای ثابتی در متن و مقصود مؤلف متصور نیست نه اینکه توصیه بکنیم که باید این کار را کرد و نباید این کار را کرد ارزش دارد و ارزش ندارد نه اصلاً با یک نگاه فلسفی امکان دسترسی به مقصود مؤلف نیست وقتی که امکانش نیست دیگر قصه روشن است نمی‌شود دیگر نمی‌شود باید او را گذاشت کنار و به او دل نبست و امید نبست واقعیتی که وجود دارد این است که هر کسی با پیش‌فرض‌ها و زمینه‌های قبلی ذهنی خودش می‌تواند یک معنایی را از آنجا تصویر بکند بنابراین قصد مؤلف را بایستی کنار گذاشت تصور یک معنای ثابت و مطلق را باید گذاشت کنار و درنتیجه قرائت‌های مختلف از یک متن همه درست است همه حق است همه صحیح است و بنیاد آن اجتهاد و مفهومی که ما داشته‌ایم و تصویر کرده‌ایم به هم می‌ریزد.

این نظریه و مستندات آن در جلساتی تبیین شد بعد هم پرداختیم به اشکالاتی که در سخنان خود غربی‌ها یا در منتقدان از مسلمان‌ها به این امر وارد شده بود پرداختیم که حدود هجده نوزده‌تا بیست‌تا همین‌جور ردیف کردیم و در میان آن اشکالات بعضی را پذیرفتیم

آنچه در میان این اشکالات بیست‌وچند‌گانه وجود دارد و ما نقد آن‌ها را پذیرفتیم یکی تناقض‌نمایی این نظریه بود که این را مفصل تقریر کردیم و توضیح دادیم.

# نقد بیستم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

اشکال دیگری که می‌شود به این نظریه وارد کرد گزاره‌های ناظر به بدیهیات است خوب ما اگر گزاره‌های بدیهی را بپذیریم مثل اجتماع نقیضین ارتفاع نقیضین و نظیر این بدیهیات اولیه که خود آن‌ها هم طیفی دارند و طبعاً در اینجا دیگر جای قرائت‌پذیری و بداهت آن‌ها اقتضا می‌کند که یک مفهوم استاندارد ثابت از آن قضیه حتی تو قضایا قضای بدیهی مثل اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین یا قضایایی که عمومیت دارد ... می‌گویید که انسان انسان است یا قضایای ریاضی می‌گوییم دو دو تا چهارتا در اینجاها بالوجدان و بالبداهه ما می‌بینیم که همه بشر در همه ادوار و مقاطع یک مفهوم را تلقی می‌کند بله اگر کسی در بداهت این‌ها تردید می‌کند این را باید برویم در جای دیگر بحث بکنیم آن‌هم بحث خودش را دارد در معرفت‌شناسی و این‌ها ولی فرض این است که اگر کسی بداهت آن‌ها را بپذیرد که باید هم بپذیرد یعنی اگر این بداهت هم نپذیرد اصلاً هیچ چیزی نمی‌تواند بپذیرد و به سفسطه مطلق می‌کشد اگر بداهت این‌ها را بپذیرد که علی‌القاعده آدم‌هایی مثل گادامر و این‌ها کسانی نیستند که نسبیت معرفت مطلق را حتی در بدیهیات و این‌ها بگویند اگر کسی این را بپذیرد آن‌وقت قضایای بدیعی ماده نقض خیلی قاطع و روشنی برای این نظریه می‌شود فی‌الجمله این هیمنه این نظریه شکسته می‌شود یعنی این نقض نشان می‌دهد که می‌شود به مفهوم یک گزاره‌ای که از یک متکلم صادر می‌شود دسترسی پیدا کرد اگر من اینجا نشستم و شما گفتید که اجتماع نقیضین محال یا دو دو تا چهارتا دو پنج‌تا ده‌تا اینجا توافق بین الاذهانی وجود دارد این را به آن می‌گویند توافق بین الاذهانی یعنی ما و شما در یک مقصود توافق کردیم توافق بین الاذهانی وجود دارد این تعبیر در کلمات زیاد می‌آید که لازمه نسبی هرمنوتیک نسبیت‌گرا این است که توافق کلی بین الاذهانی دیگر نیست یعنی فی‌الجمله آدم‌ها با هم دیگر نزدیک می‌شوند به مفاد و محور بحثشان ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند دو ذهن بر یک مقصود و محور توافق کلی پیدا بکنند لازمه نسبیت‌گرایی این است.

## دیدگاه استاد

ما می‌گوییم که در قضایای بدیهی و گزاره‌های بدیهی که اقسامی هم دارد در آن توافق بین الاذهانی میسر است و بداهت آن پشتوانه توافق این بین الاذهانی است و دیگر اینجا جای قرائت‌پذیری نیست هم مقصودی در ذهن مؤلف است و هم ما آن مقصود را کاملاً می‌فهمیم و هم اینجا دیگر چند نوع قرائت و این‌ها قابل تصویر و تصور نیست این هرمنوتیک نسبیت‌گرای فلسفی را نفی می‌کند ممکن است بگوییم که تو بدیهیات این‌جور است ولی تو قلمروهای دیگر سخت است این سختی معنایش این نیست که نمی‌شود می‌شود به آنچه در ذهن دیگری است دسترسی پیدا کرد در قضایای بدیهی بنابراین این هم قبلاً اشاره کردیم.

یکی هم بحث علم حضوری است که با علم حضوری مشاهده ما این را عرض کردیم که یکی از راه‌های مهم برون‌رفت از نسبیت معرفت که مثل آقای مصباح و این‌ها که خیلی رویش تأکید دارند و ریشه‌هایش هم در کلمات فلاسفه هم مطرح است این است که استناد و اعتماد بر علم حضوری است یعنی گفته می‌شود که ما در مرتبه علم حضوری می‌بینیم که گزاره‌های واقع‌نما داریم من به خودم و قوا و احوال خودم آگاهی حضوری مباشر و مستقیم دارم و در همان مرتبه علم حضوری ما یک صوری می‌بینیم تصدیقات و علم تصدیقی به اصطلاح حصولی می‌سازیم چون معلوم او عند النقد حاضر است به راحتی می‌توانیم آزمایشی را انجام بدهیم این دیگر آزمایش بیرونی نیست که بگویی نمی‌توانم شما هر کاری بکنید نمی‌توانید بگویید که این صورتت با خارج منطبق است چون خارج این‌جور نیست که جدا باشد این هم جدا باشد دو تایی‌اش را با هم ببینی و بگویی این دو تا با هم مطابق است یا مطابق نیست خارج هر چه بخواهی ببینیش از همان صورت ذهنی می‌آید و لذا نمی‌شود اطمینان پیدا کرد به تطابق صور علم حصولی با عالم خارج البته ادله آموزنده می‌شود با یک شواهد دیگر اطمینان با این پیدا کرد ولی اینکه خود شخص حضوراً این را ببیند این کار نمی‌شود یا به‌سادگی میسر نیست اما وقتی که برگردیم در مرتبه علم حضوری آنجا گفته شده که شما می‌توانید در مرتبه علم حضوری معلول حضوری را که تبدیل شده به یعنی درواقع از او یک صورت حصولی هم گرفته‌ایم آن‌وقت هم این معلول پیش شما حضور دارد معلول حصولی هم این علم حصولی عند النفس حاضر است و همان‌جا با آن اشراق حضوری خودش این‌ها را با هم مقایسه می‌کند می‌بیند که این صورت گویای همان واقعیت است و لذا نتیجه می‌گیرند که علم حصولی علی‌الاصول می‌تواند به واقعیتی دسترسی پیدا بکند قبول داریم که وقتی که علم اصولی در عالم خارج باشد آنجا دشوارتر است گرفتاری‌هایش بیشتر است ولی طبع و ذات این صور حکایت‌گری است واقع‌نمایی است این از ادله بسیار مهمی است که کسانی مثل آقای مصباح برای برون‌رفت از آن بحران علم سفسطه و نسبیت در آن تأکید کرده‌اند این را می‌شود وام گرفت و در باب نظریه هرمنوتیک هم اجرا کرد.

در باب هرمنوتیک بحث آن روز عرض کردیم دیگر یک بحث معرفت‌شناسی داریم یک بحث زبان‌شناختی داریم یک بار بحث می‌کنیم که صور ما واقعیت را نشان می‌دهند یک بار می‌گوییم که این الفاظ و گزاره‌ها می‌توانند مثلاً مراد متکلم را نشان بدهد یا نه این یک استدلال در علم بوده که عرض کردم ولی می‌شود به نحوی آن را وام گرفت و از این و از این بهره گرفت برای بحث هرمنوتیک جالب این است که آقای مصباح در این جزوه‌ای که شما برای ما تهیه کردید قرائت‌ها با اینکه ایشان خودش در این بحث علم حضوری خیلی در این بحث در تکنولوژی و معرفت‌شناسی رو این تکیه دارد ولی در اینجا خودشان‌ هم این را نیاوردند ما در اینجا در اثبات خروج از نسبیت‌گرایی گادامری می‌توانیم به این علم حضوری تمسک بکنیم به این معنا که یک آزمایش درونی در خودمان اجرا بکنیم به این شکل که من مقصودی دارم و برای خودم آن مقصود را در قالب یک عباراتی و گزاره‌ای بیان می‌کنم بعد می‌بینم این گزاره عین مقصود من را دارد افاده می‌کند در همان سنجش آن مقام علم حضوری می‌بیند که این گزاره و این قضیه تطبیقیه یا این مفهوم تصوری دارد که در قالب این کلمه و بیان و عبارت درآمده دارد آن مفهوم و معنا را افاده می‌کند خوب ما می‌خواهیم بگوییم که این گزاره‌ها می‌تواند مقصودی را در خودش باز بتاباند و آمادگی این را دارد که مقصود من را در قالب این عبارت افاده بکند پس ذات گزاره این ظرفیت و آمادگی حکایت گری از یک مراد ثابت در آن وجود دارد این در این حد اثبات می‌کند اگر این اثبات فی‌الجمله شد آن‌وقت می‌شود بگوییم که این قابلیت و چیز در ذات این گزاره وجود دارد این بیانی است که می‌شود از آنجا وام گرفت و درواقع می‌گوییم مادر یک آزمایش درونی این واقع‌نمایی گزاره‌ها و حکایت گری آن‌ها از آن معنا و مقصود را مشاهده می‌کنیم اگر این گزاره واقع‌نمایی و از مقصود من را بتواند انجام بدهد پس این گزاره‌ها این توانایی را دارند این توانایی را دارند که مقصود معینی را در خودشان باز بتابانند حکایت بکنند اگر این امر امکانش وجود داشته باشد آن‌وقت برای دیگری هم وقتی که آن قضیه گفته می‌شود می‌توانیم رو این بگوییم که این امکان در آن وجود داشته من هم می‌توانم به آن راه پیدا بکنم این هم بخش دیگری است که می‌شود از آنجا وام گرفت و این را گفت البته در خود من هم این شبهه‌ای که ایشان مطرح می‌کنند به‌هرحال با تأملات زیاد خیلی نتوانسته‌ام کامل در آن فائق بیایم بگویم که می‌شود آن را جواب داد این شبهه‌ای که ایشان‌ هم ذکر کرده‌اند و در ذهن خطور می‌کند این است که ممکن است کسی این نقد را و استفاده از علم حضوری را در این بحث و برای حل این مشکل به این شکل به چالش بکشاند و مورد مناقشه قرار بدهد که این قضیه‌ای که از عالم علم حضوری من حکایت می‌کند در درون من وقتی که ساخته بشود و برای خود من می‌بینم همین‌طور است ولی وقتی که می‌خواهد از دیگری صادر بشود واقعیت دیگر روحی یا روانی یا هر واقعیت دیگر شخص دیگر را افاده بکند این قضیه می‌تواند من را به مراد او برساند مواجهه با این چالش این‌جوری هست ممکن است این اشکال وارد باشد خیلی وجهی که بشود به این مناقشه جواب داد نشده است.

با همه این‌ها آن نکته‌ای که وجود دارد این است که باز هم این آن نگاه کلی گادامری را می‌شکند برای اینکه گادامر می‌گوید که اصلاً بافت قضایا و گزاره‌ها نمی‌تواند حکایت از مقصودی بکند از یک معنای ثابت بکند خوب ما می‌گوییم که از این قضایایی که از معلول علم حضوری ما ساخته می‌شود دارد از یک مقصود معینی حکایت می‌کند من در خودم این را می‌بینم و خودم این را می‌بینم ولو اینکه اگر من این قضیه را از دیگری بشنوم نمی‌توانم ممکن است بگوییم شما نمی‌توانید به حاق آن راه پیدا بکنید.

به‌هرحال این اشکال را تا حدی قبولش دارم که نمی‌شود اطمینان پیدا کرد که وقتی آدم از دیگری بشنود به آنجا راه پیدا می‌کند بالاخره بافت قضایا این توانمندی و حکایت گری یک مقصود مشخصی در آن وجود دارد ولو در محدوده‌ای که خود شخص دارد با خودش خودگویی می‌کند حرف می‌زند از عالم درون خودش خبر می‌دهد فی‌الجمله این است که می‌تواند آن مقصود را افاده بکند و لذا فی‌الجمله در عالم درون این قاعده را می‌شکند اما اینکه بیرونش در مواجهه با دیگری بشود با عقوبتی مواجه است آن بحث قبلی بود که وقتی که در بدیهیات گفته می‌شود چی آن‌وقت می‌توانیم این ابتلای بر بدیهیات را قرار بدهیم و به آن راه پیدا بکنیم البته خیلی جاها ممکن است که راه پیدا نکنیم ولی مقصود ثابتی وجود دارد این دلیل بعدی بیشتر آن کلیت را می‌شکند و اینکه مقصود و معنای هسته ثابت وجود دارد در قضایا می‌تواند وجود داشته باشد این را اثبات می‌کند این تا این حد برای ما مفید است اما اگر بخواهیم شمولش را استفاده بکنیم یک مقدار مشکل است ولی اینکه این گزاره می‌تواند معنای ثابتی را افاده بکند هسته ثابتی را داشته باشد این فی‌الجمله این را می‌رساند به‌هرحال این هم در این حد قابل قبول است بنابراین ما در مجموع بررسی‌هایی که نمی‌دانم بیست‌وچند تا شد در مجموع این نوزده‌تا سه چهار تا دلیل را می‌توان به صورت خاص به آن استناد کرد بقیه یک تعدادش واقعاً وارد نبود یک تعدادش اگر ما این‌ها را نگیریم حالت مؤیدی می‌تواند داشته باشد یعنی این مؤیدات و شواهد می‌رساند که بالاخره راه باز است ولو اینکه این راه پرپیچ‌وخم و دشوار است اما دربسته نیست یعنی اولاً هسته ثابت معنایی در گزاره‌ها وجود دارد و آن هسته ثابت مقصود مؤلف است و ثانیاً هم اینکه ما فی‌الجمله به آن هسته ثابت یعنی مقصود مؤلف دسترسی داریم این‌ها در این حد ثابت می‌شود البته نباید انکار کرد که پیچیدگی این فهم واقعیت مراد را این حرف‌های گادامر و تحقیقات واقعاً نشان می‌دهد به‌هرحال نشان می‌دهد که این‌ها پیچیده است و قطعاً پیش‌فرض‌ها دخالت دارد ولی اینکه راه بسته است نه راه باز است اما خیلی پر سنگلاخ پرپیچ‌وخمی است این نتیجه‌اشکالات است در بررسی این نوزده‌تا که با مناقشه می‌توانیم به آن برسیم مطلب دیگری که در وجود دارد.

## جمع‎‌بندی

ما تا به اینجا همواره درصدد این بودیم که نقض بکنیم و شاهدی بر خلاف بیاوریم و امثال این‌ها آن مطلب آخر که می‌شود این را به‌عنوان بیستم هم قرار داد این است که حرف‌های شما نظریه شما چه دلیلی دارد ما دلیلش را تقریر کردیم گفتیم دلیل این نظریه تاریخی بودن انسان است و آن نگاه‌های اگزیستانسیالیست بود که پشتوانه این نظریه است یعنی اصل این است که شما چرا می‌گویید که به مقصود مؤلف راه ندارید آن راز اصلی را گفتیم چون انسان موجود تاریخی است و شکل‌گیری شخصیت انسان در یک بستر تاریخی انجام می‌شود و از نظر روحی و روانی هم انسان‌ها تحت تأثیر عوامل بسیار متفاوت قرار دارند تا آنجایی که دوقلوهای از یک مادری که بعد هم سعی شده در شرایط مساوی بزرگ بشوند آن‌ها هم باز امیالشان متفاوت است شخصیتشان متفاوت است و از طرفی هم انسان در یک بستر تاریخی شکل می‌گیرد که آن عوامل بیرونی و شرایط محیطی و این‌ها در شکل‌گیری شخصیت انسان مؤثر است و این شخصیت انسان‌ هم در علم و آگاهی‌اش تأثیر دارد حالا باز توضیحات چندگانه‌ای که در مقام استدلال گفتم می‌توانید بعداً مراجعه بکنید عرض آخری که می‌شود به این‌ها داد این است که همه این حرف‌ها درست است دخالت عوامل تاریخی محیطی اجتماعی علمی این‌ها همه در شخصیت انسان تأثیر دارد ولی آن‌ها هیچ‌گاه نمی‌تواند بیاید یک امر مشترک بین انسان‌ها را بردارد اگر نتیجه آن‌ها این بود که هیچ اشترکی بین انسان‌ها وجود ندارد و کاملاً بساط اشتراک و هم‌افقی و هم‌نوایی و همدردی را کاملاً برمی‌داشت آن‌وقت انسان‌ها می‌شدند جزیره‌های ازهم‌گسیخته و با فاصله‌ای که میان این جزایر آبی وجود دارد که «**بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيان‏**»[[1]](#footnote-1) نمی‌گذارد این‌ها اتصالی با هم داشته باشند ولی باز مسأله این است که کی گفته که ما بیاییم از این طرف شواهدی پیدا کنیم که نه می‌شود ما می‌گوییم دلیل شما این را افاده نمی‌کند شما حداکثر چیزی که می‌گویید این است که بعد عوامل محیطی مهم است عوامل تاریخی مهم است شرایط خارجی در شکل‌گیری شخصیت مهم است این را ما قبول داریم ولی ثم ماذا ولی این نفی نمی‌کند که چیز ثابتی بین انسان‌ها نیست و این را نفی نمی‌کند که انسان توانایی این را ندارد که در مواردی به جزیره رفیق خودش و عالم ذهن او هم راه پیدا بکند نفی نمی‌کند می‌گوید بله این‌جوری است عالم موجودات تاریخی چی و چی و این‌ها ولی این موجودات تاریخی و نمی‌دانم این موجوداتی که تحت تأثیر عوامل بیرونی قرار دارند یک حقیقت مشترک ندارند این حقیقت مشترک نمی‌تواند آن‌ها را به هم پیوند بدهد این‌ها را نفی نمی‌کند بلکه به‌عکس ما ادله‌ای می‌توانیم اقامه بکنیم برای اینکه بالاخره انسان‌ها در یک اصول کلی و در محدوده‌هایی اشتراک دارند در همان بدیهیات که مثال زدیم در بعضی تمایلات مثال زدیم در یک قلمروی از حوزه‌های معرفتی و تمایلی و گرایشی و انگیزشی اشتراکاتی وجود دارد و همان موجب می‌شود که آدم‌ها راه به فرجه‌های یکدیگر پیدا بکنند و تأکید شما بر عوامل تاریخی و شرایط محیطی ضمن اینکه درست است واقعاً هم همین‌طور است پیش‌فرض‌ها عوامل تاریخی اما اینکه یکی بگوید که آدم نمی‌تواند به دنیای درون دیگری اصلاً راه پیدا بکند این را نفی نمی‌کند برای اینکه این تأکیدات نفی اشتراکات را نمی‌تواند بکند علاوه بر اینکه ما ادله‌ای هم داریم که مثلاً انسان دارای فطرت است عقل است چیزهای مشترکی هست که آن ادله هم می‌آید مقابل شما قرار می‌گیرد و جمع حرف شما و حرف ما این است که بله انسان ضمن اینکه مشترکاتی دارد و می‌تواند به دنیای راهی دیگری پیدا بکند اما اینجا خیلی باید محتاط بود خیلی باید با احتیاط پیش رفت ولی باید دقیق بود چون این عوامل بیرونی خیلی تأثیر می‌گذارد ولی اینکه انسان نتواند خودش را از پیرایه‌ها آزاد بکند و درک مناسبی مطابق با حقیقت پیدا بکند این دلیل شما نفی نمی‌کند هرچقدر هم این را بپذیرید می‌گوید این صعوبت دارد دشوار است و اما نفی در این به نظر می‌آید که وجود ندارد این مطلب دیگری است که در اینجا قابل تأمل و توجه است بله این را هم بعضی‌ها دارند که بالوجدان ما ببینیم ما با هم می‌نشینیم حرف می‌زنیم گفتگو می‌کنیم در یک اصولی توافق می‌کنیم قوانین مشترک داریم این‌ها همه نشان‌دهنده این است که آن عوامل این‌ها مؤید است چون این‌ها را اگر دقیق بگوییم ممکن است این‌جوری این‌ها را جواب بدهیم ولی وقتی که درواقع گفتیم که از دلیل شما اثبات نفی کلی مشترکات نمی‌کند از آن طرف هم در ادله ضمن اینکه مشترکات را اثبات بکند آن‌وقت تو آن مشترکات می‌شود توافق به عمل آورد و به دنیای یکدیگر پی برد بنابراین حالا این بیستم و می‌شود بیست و یکمش هم کرد برای اینکه در بیستم می‌گوییم که دلیل شما نفی کلی مشترک و اشتراک را نمی‌کند بیست یکم درواقع می‌گوییم که ما ادله‌ای هم داریم برای اینکه در فطرت انسان و اصل انسان ثابت شده ادله‌ای هم ثابت شده که اصلاً انسان‌ها در یک محدوده‌ها و قلمروهایی مشترکات دارند و در آن حوزه‌های اشتراکی طبعاً گزاره‌ها می‌تواند مفاد ذهنی و دنیای ذهنی دیگری را به شما نشان بدهد چون اگر نشان ندهد به اشتراکی نمی‌توانیم برسیم اگر دلیلی ثابت کرد که مشترکات وجود دارد آن‌وقت گزاره‌ها می‌تواند به آن مشترکات واقع‌نما باشد یعنی مقصود مؤلف را نشان بدهد. این یک بحث است که در اینجا به اینجا به این شکل تمام می‌شود.

# نقد بیست‌و‌یکم بر هرمنوتیک نسبیت‌گرا

برای این بحث البته می‌شود دلیل دیگری هم می‌شود اقامه کرد برای گادامر و این‌ها که همان نظریه گادامر و این‌ها که همان نظریه قبض و بسط شریعت است قبض و بسط شریعتی است که مطرح شده که آن نظریه قبض و بسط شریعت در حقیقت می‌گوید که معرفت‌های انسانی همه به هم متصل است و داستان دیگری دارد که انشاءالله به همین مناسبت یا مناسبت دیگر بعداً به آن خواهیم پرداخت که بررسی و نقدش اجمالاً یک نکته راجع به آن خواهیم گفت.

## نکته اول

می‌گوید بله مختل می‌شود می‌گوید وقتی این فلسفیا ممکن نیست می‌گوید بله مختل می‌شود می‌گوید دسترسی به غرض شارع میسر نیست البته اگر کسی آن را بگوید آن‌وقت می‌تواند بگوید که دسترسی میسر نیست ولی ما مأموریم در اینکه اونی که برداشت آن‌هاست عمل بکنیم این نکته مکرر به ذهنم می‌آمده که بر فرضی که افتاد تو نسبیت گادامری و قرائت‌های مختلف این معنایش نفی دین نیست منتهی دینش یک دین خیلی گلو گشاد بی‌سروتهی می‌شود دیگر برای اینکه او می‌خواهد بگوید که می‌خواهم بگویم که معلوم نیست که به امتداد آن‌ها بکشد او می‌گوید نه می‌گوید خدا یک متنی در اختیار قرار داده آدم‌ها باید تو چهارچوب قرائت خودشان از این متن اقدام بکنند ولی این قرائتشان خیلی قرائت آفتابی است یک فهمی از این پیدا می‌کند در آن چهارچوب فهم خودش عمل بکند اگر عمل نکرد مؤاخذ است و لذا دین را این‌جوری تفسیر می‌کند از این جهت است که ضمن اینکه این موجب ارتداد می‌شود نفی دین می‌شود این‌ها می‌گوید نه اصلاً می‌گوید خدا شریعت و دین و عمل و اقدام شخص را تو همین چهارچوب هرمنوتیکی خواسته و می‌پذیرد و به این شکل درواقع دین در دیدگاه این‌ها تطبیق می‌شود کسانی مثلاً اسم نمی‌برم هستند متفکرهای عرب و کشور خودمان در این بحث‌ها بحث‌های دیگر جای خودش جاهای دیگر گاهی حرف‌هایی زده می‌شود که خیلی دشوار و حساس است ولی در اینجا می‌گوید که چون دسترسی به آن حاق و چی میسر نیست و لذا موجب ارتداد نمی‌شود این هم یک نکته.

## نکته دوم

یک نکته دیگری هم که من مکرر به ذهنم می‌آید بد نیست بگویم و آن این‌که خیلی با دقت قبلاً عرض کردیم که ببینید دو تا مطلب اینجا وجود دارد:

یکی اینکه بگوییم ما به هسته ثابت معنایی مقصود مؤلف دسترسی نداریم یا اینکه نه اصلاً هسته ثابت وجود ندارد ممکن است بعضی از استدلالات و این‌ها بگوید که اصلاً هسته ثابتی وجود ندارد برای اینکه ذهن آدم‌ها در مقام فهم تصویرشان تعین ندارند همیشه فهم ما آمیخته با انواعی از پیرایه‌هایی است که من هیچ‌وقت فهم خالص ندارم تا بتوانم آن فهم خالصم را در یک گزاره‌ای متجلی و منعکس بکنم بعضی از استدلالات می‌گوید که دسترسی به آن فهم ثابت میسر نیست و لذا دست از آن برمی‌داریم بعضی از استدلالات می‌گوید که هسته ثابتی وجود ندارد ذهن مؤلف هم یک چیز مبهمی است در باب دین و گزاره‌هایی که از شارع صادر می‌شود اگر کسی معتقد به عالم مجردات و آت شرایط باشد این دومی‌اش خیلی چی نیست برای اینکه بالاخره در مرتبه علم خدا و این‌ها آنجا دیگر ابهام و این‌ها خیلی معنا ندارد آن ادله آنجا را نمی‌گیرد و لذا در مرتبه دو نوع هرمنوتیک نسبیت‌گرا تصور می‌شد یکی هرمنوتیک نسبیت‌گرا است می‌گوید که دسترسی به هسته ثابت نمی‌شود.

دوم اینکه هسته ثابتی نیست تا شما بتوانید دسترسی پیدا بکنید در شریعت اولی بیشتر قابل تصور است از ناحیه معتقدین به هرمنوتیک و دسترسی باید داشت به خاطر اینکه ذهن ما تاریخی است آغشته به پیش‌فرض‌ها و انباشته از معلوماتی که همه این‌ها دخیل می‌شود و می‌چسبد به این تصویرهای ما و به دلالات ما اما این دومی در شریعت دیگر جایی ندارد برای اینکه فرض این است که آن مقصود مربوط به موضوعی است که تاریخی نیست و آشفتگی‌هایی که یک موجود محدود با آن مواجه است آن مواجه نیست تا اینکه لا تعین بشود غیر متعین بشود مقصودهای او مقصودهای او ثابت است منتهی می‌گوید که دسترسی ندارد و دسترسی ندارد هم اگر کسی واقعاً رو استدلالات این افتاد که دسترسی نیست نتیجه‌ای که می‌گیرد این است که قرارهای مختلف معتبر است و تدینش هم این است که به آن قرائتی که خودش می‌رسد پایبندی نشان بدهد این به این شکل می‌شود اگر کسی هرمنوتیک را پذیرفت یک هرمنوتیک متدینانه‌ای را می‌شود تصویر کرد گر چه غلط است این ولی اگر کسی استدلالش ماند واقعاً به اینجا رسید در چهارچوب قرائت خودش باید عمل بکند و اقدام بکند یا این یک تصویر از هرمنوتیک متدینانه است یک تصویرش هم این است بیاید بگوید که شما در برداشت از آن و لو از نظر فلسفی این برداشت‌ها همه یکسان است هیچ فرقی نمی‌کند ولی او آمده گفته که مثلاً برداشت آدمی که آمده بیست سال درس خوانده آن را معتبر بدان تو این معتبر فلسفی نیست یعنی درواقع متحولش می‌کند که شما باید برداشت قوی را بردارید و لذاست که ما عرضمان این است که اگر کسی از نظر فلسفی جواب داد به هرمنوتیک خوب این قرائت‌های و این معنا و این‌ها می‌رود کنار و می‌شود اجتهاد معنای ثابت هست دسترسی هم میسر است و باید هم تلاش کرد وقتی میسر شد ولو خیلی سخت است باید تلاش کرد آن را پیدا کرد و قرائت‌ها هم در عرض هم نیستند می‌شود طولی این‌ها نتایجی است که بر هرمنوتیک عینیت‌گرا وجود دارد این می‌شود همان که در اصول ما هم بنیادی است پس آنچه بنیاد تدین می‌تواند باشد این است که تدین یا ما باید هرمنوتیک عینیت‌گرا را بپذیریم که نتیجه‌اش هم این است که معنای ثابت هست و مقصود مؤلف وجود دارد و به‌اضافه دسترسی به معنا هم گرچه خیلی سخت است ولی ممکن است و نتیجه این هم می‌شود اجتهاد که اجتهاد هم گاهی کاملاً منطبق است و معنای اجتهاد این است که قرائت‌ها ارزش‌یابی پذیر است طولی هستند ارزشیابی می‌پذیرند و ممکن است به صورت طولی هم آدم حرکت بکند تا به معنا دسترسی پیدا بکند این نوع تدین در بحث هرمنوتیک عینیت‌گرا است که ما بعد از نقد آن استدلالات همین را می‌پذیریم این بنیاد همان فقه و اصول امروز ما است ممکن است ما تدینی حتی در تضاد هرمنوتیک نسبیت‌گرا بپذیریم هرمنوتیک نسبیت‌گرایی که درواقع قائل به قرائت‌ها است و می‌گوید دسترسی به معنای ثابتی وجود ندارد هرمنوتیک نسبیت‌گرا اگر در متدینی به کار برود یعنی فرض این است که خدا را پذیرفته آن‌وقت دیگر نمی‌تواند بگوید معنای ثابتی نیست این فقط دسترسی در دین می‌شود که در بشر و انسان‌ها می‌گوید اصلاً معنای ثابتی نیست معانی تو عالم ذهنی اصلاً ما ذهنمان مبهم است متداول بر تعین است ولی این می‌گوید دسترسی به معنا ممکن نیست آن‌وقت دسترسی به معنای واقعی و مقصود ممکن نشد تدین اینجا به چه معناست تدین به معنای این است که هر کسی آن برداشتی که خودش می‌کند آن را بپذیرد در عمل به آن پایبندی نشان بدهد یا اینکه تعبداً تدین در اینجا این‌جوری می‌شود می‌گوید پایبندی به قرائت خود تعبد به قرائت را این‌جوری بخواهد که این تعبد است نه اینکه خودش اطلاع دارد نه آن اصول عملی می‌گوید که حالا تعبداً می‌گوید که بگو که این‌جوری است تعبداً بگوید که شما حرف آن را بپذیرید و این هم البته در صورتی است که خود شخص وقتی که مراجعه به متون به متون می‌کند این‌جوری است این است که خود شخص می‌گوید که بله من حرفم این است که نمی‌شود به معنا دسترسی پیدا کرد ولی این روایات را که می‌بینم فعلاً برداشت من این است که تعبداً بروم حرف مثلاً فقها را گوش کنم این هم یک نوع چیز خاصی می‌شود البته این‌ها یک نوع تدین است و اینجا متصور است درصورتی‌که در اصول اعتقادی خدا و پیغمبر دیگر با استدلالاتی و علم و اطمینان و این‌ها باید داشته باشد اگر آن پایه‌های اصلی را داشته باشیم یک نوع تدین هرمنوتیکی این‌جوری قابل تصور است منتهی البته ما گفتیم که در هرمنوتیک ما هرمنوتیک عینیت‌گرا درست است اولاً ادله مثل گادامر و این‌ها تامی است تا افاده بکند مطلق هرمنوتیک و نسبیت‌ها ثانیاً شواهد و ادله‌ای بر خلاف آن وجود دارد مثل همان قضایای بدیهی و تناقض نمایی بله آن را فردا صحبت می‌کنیم که امر مهمی هم است انشاءالله فردا بحث می‌کنیم.

1. - الرحمن / 20. [↑](#footnote-ref-1)